



میثم بیدقی
کارگردان

**همیشه دلم می خواست
شبیه اثری باشم که خلق می کنم**

از تولد ایده، شکل گیری طرح تا همکاری با دیگر نویسندگان اثر بفرمایید. واقعیت این است که یکی از دغدغه های همیشه من، سرزمین مادری و بازگشت به آن بوده است. این «رجعت» به جایی که از آن آمده ای، همواره برایم مقوله ای جذاب بوده به همین دلیل، آخرین فیلم کوتاهی که یک سال پیش از فیلم بلندم ساخته بودم و «اسم تو» نام داشت، نیز همین تم را دنبال می کرد و درباره بازگشت یک اسیر از عراق به ایران است، اسیری که حافظه اش را از دست داده است. زمانی که طرح در ذهنم شکل گرفت، از آرمین پهماسبی و علی باطنی، که از دوستان بسیار صمیمی من هستند و پیش تر تجربه نگارش فیلمنامه فیلم کوتاه را با هم داشتیم، خواستم که به پروژه اضافه شوند تا کار را با همکاری یکدیگر پیش ببریم. آرمین نقش بسیار پررنگی در شکل گیری اتفاقات و خلق شخصیت ها داشت و علی نیز ایده های جذاب و مؤثری به اثر افزود. از نقطه ای به بعد، ما سه نفره قصه را پیش بردیم.

همکاری شما با سحر صباغ سرشت چگونه شکل گرفت؟

من با آقای نوید محمودی، که کارگردان و تهیه کننده ای بسیار توانمند هستند سابقه همکاری طولانی دارم. در واقع، می توان گفت در دفتر ایشان بزرگ شدم، چرا که سال ها آنجا کار کرده ام. اما زمانی که تصمیم به ساخت این فیلم گرفتم، نوید محمودی درگیر پروژه دیگری بود و سحر صباغ سرشت را به من معرفی کرد. البته من سحر صباغ سرشت را از قبل می شناختم، چون از هم صنفیان خودم بودند. اما زحمت آشنایی ما را در حقیقت آقای نوید محمودی عزیز کشیدند و واقعا جای تشکر دارد چون تشخیص بسیار درستی دادند و به نظرم من و خانم صباغ سرشت در کنار یکدیگر، یک ترکیبی برنده بودیم.

با توجه به اینکه فیلم خارج از تهران ساخته شده با چه چالش هایی روبرو بودید؟

من از آن جا که در پروژه های مختلف، چه در خارج از تهران و چه در خارج از کشور، به عنوان دستیار و برنامه ریز فعالیت کرده ام، هم با امکانات و فرصت هایی که چنین شرایطی به کار اضافه می کند آشنا بودم و هم با مسائل و دشواری هایی که به دنبال دارد. به همین دلیل، خیلی زودتر از آغاز رسمی پروژه، من و خانم سحر صباغ سرشت شروع کردیم به برنامه ریزی دقیق در مورد این که قصه در کجا اتفاق بیفتد، در چه فصلی فیلم برداری کنیم، منابع مالی را چگونه مدیریت کنیم و شیوه اسکان و زمان بندی کار ... به چه صورت باشد. در نتیجه همه اینها به استان گیلان رسیدیم؛ استانی که من شخصا عاشق آن هستم، به ویژه شهر زیبای فومن که مردمی فوق العاده مهربان دارد و در ساخت فیلم نیز نهایت همراهی و همکاری را داشتند. البته چالش های زیادی هم وجود داشت با این حال، واقعیت این است که هر چه کار پیش می رفت و می دیدیم که پارل کار چطور کامل تر می شود، حالمان خوب می شد و می گفتیم که سخت است، اما به این سختی می ارزد. از طرفی گروه نیز یک ماه از خانه هایشان دور بودند و این خود چالشی بزرگ به حساب می آمد و مدیریت روحی اعضای گروه اهمیت زیادی پیدا می کرد.

همکاری با بازیگران این اثر و انتخاب آنها به چه شکل بود؟

در همکاری با بازیگران، پیش از هر چیز باید درباره حسین مهری بگویم. من و حسین تجربه های بسیاری



وقتی بازیگر می داند که کاراکتر چنین ویژگی هایی دارد، چطور این حالت دوگانگی را در بازی اش ایجاد می کند که تماشاگر را فریب داده و تا لحظه آخر به دنبال کشف حقیقت نگه دارد؟

از همان ابتدا، هدف ما این بود که تماشاگر در مورد کاراکتر بهمن دچار همین دوگانگی افکار شود و در مورد او تردید داشته باشد به همین دلیل از این تکنیک استفاده کردیم. از همان برخوردهای اولیه، مثلاً در ماجرای ملک، این حس به ذهن مخاطب متبادر می شود که شاید او دنبال منافع شخصی اش است. حتی خود کاراکترهای اصلی هم در طول داستان به او شک دارند و احتمال می دهند نقشه ای برای تصاحب خانه دارد. در حالیکه بهمن بُعد انسانی ماجرا را دنبال می کند و می خواهد در کنار حفظ راز دوستش، کارهای ناتمام او را نیز به عنوان یک دوست ادامه دهد و اینجاست که آن دوگانگی ایجاد می شود چرا که با آمدن لیلا به روستا، رسیدن به یکی از این اهداف نیازمند زیر پا گذاشتن دیگری است. من در طول قصه سعی کردم این جنبه را رعایت کنم اما شخصا به عنوان بازیگری که نقش بهمن را ایفا می کرد، قصد فریب تماشاگر را نداشتم و بهمن را یک آدم درون گرا اما مثبت دیدم؛ برای او بسیار دشوار است که خطای رحمان را برای دخترش فاش کند، چون نمی خواهد ذهنیت او نسبت به پدرش خدشه دار شود. در نتیجه، این پنهان کاری برایش تبدیل به نوعی رنج شده است. تمام این افکار حتی اگر لیلا به روستا نمی آمد هم در ذهن بهمن جریان داشت و مدت ها بود که او را آزار داده و از او شخصیتی درون گرا ساخته است.

آیا در حال حاضر در گیلان نیز فعالیت می کنید؟

نه، اگر چه در رشت زندگی می کنم اما متأسفانه به این علت که تولیدات تلویزیونی و تصویری مرکز گیلان به شدت ضعیف شده و سرمایه گذارها ورود نمی کنند، فعالیت ندارم و بیشتر در آثاری حضور دارم که یا از تهران به این اقلیم می آیند یا تولیدشان در استان های دیگر است مثلاً اکنون در سریالی به نام «ملک اباد» مشغول کار هستیم که در استان سیستان و بلوچستان ضبط می شود. من نیز مانند بسیاری از کسانی که در استان شان کار تولید نمی شود و تنها حرفه شان بازیگری است، ناچاریم برای امرار معاش هجرت موقت داشته باشیم. البته من ساکن رشت هستم و واقعا دوست ندارم این هوا و فضا را با آلودگی تهران عوض کنم، اما مجبورم به خاطر کار و حفظ حرفه ام، هر کجای کشور که پروژه ای باشد، حضور پیدا کنم.

همکاری با آقای بیدقی چگونه بود؟

من میثم بیدقی را از زمانی که دستیار کارگردان و برنامه ریز بودم می شناسم و همکاری با او برایم بسیار جذاب بود. او بسیار باتجربه است و به خوبی نحوه رفتار با بازیگر و عوامل را می داند و از آن دسته کارگردان هایی است که بازیگر با خیال راحت خود را به هدایت او می سپارد.

سینمای ایران، پس از تماشای فیلم به من گفتند: [میثم، فیلمت خیلی شبیه خودت بود] این جمله در ظاهر ساده بسیار عمیق و برای من بسیار خوشایند بود چون واقعا همیشه دلم می خواسته شبیه اثری باشم که خلق می کنم و سینما را جز به این شکل بلد نیستم.

در پرداخت به کاراکتر «شاهی» فیلم در پی ایجاد ترحم نیست اما ادراک مخاطب از این کاراکتر را تکمیل می کند.

شاید برایان جالب باشد که بدانید تا نسخه دوم فیلمنامه، شخصیت «شاهی» که در اکران بسیار مورد توجه قرار گرفت، اصلا در فیلمنامه وجود نداشت و از نسخه سوم و چهارم به بعد اضافه شد و به محض حضور، دل همه ما را برد و به یکی از کاراکترهای اصلی قصه و در نهایت، پیش برنده اصلی داستان تبدیل شد. در واقع می توان گفت که شاهی وجود خودش را به قصه ما تحمیل کرد و چه خوش که خودش را وارد قصه کرد. اما آنچه که در مورد ابعاد معلولیت کاراکتر شاهی مینا قرار دادم، این بود که قرار نیست این معلولیت و تفاوت کاراکتر شاهی آنقدر زیاد باشد که در نبرد عشقی، تماشاگر از همان لحظه اول او را بازنده بداند به همین جهت شاهی هم باید زیبا، جذاب و بانمک می بود و باید یک جویری می بود که تماشاگر به او دل بدهد به خاطر همین سعی کردیم که این مشکل را در وجودش خیلی عمیق نکنیم و از بازخورد هایی که از اکران تاکنون گرفته ام اینگونه به نظر می آید که به اندازه بوده و مورد توجه قرار گرفته است.



مجید پکتی
بازیگر

قصه فریب تماشاگر را نداشتم

به نظر می رسید که بخشی از بار تعلیق داستان بر عهده نقش «بهمن» است به گونه ای که در ابتدا تصور می کنیم او خود نیز ممکن است خطایی مرتکب شده باشد، اما در نهایت حقیقت ما را متعجب می کند.

بهمن سالهاست که راز سنگینی را به دلیل رفاقت پنهان کرده و همین موضوع بر دوش سنگینی می کند. برای خود من نیز در ابتدا این سوال مطرح شد که نکنند او خود خطایی مرتکب شده اما در روند قصه و شخصیت پردازی متوجه شدم که نه، اصلا چنین نیست. او صرفا یک دوست رازدار است، کسی که خواسته به رفاقتش وفادار بماند. هر چند که رحمان یعنی پدر لیلا کاری خلاف شرع انجام نداده، اما از نظر عرفی این موضوع مورد سرزنش بود و بهمن با پنهان کردن آن در واقع دین رفاقت را ادا می کرد.

در کنار هم داشتیم از اجرای برنامه «نردبان» در تلویزیون به تهیه کنندگی نوید محمودی تا همکاری در چندین فیلم و سریال که من در مقام دستیار کارگردان و انتخاب بازیگر و او در مقام بازیگر بود و رابطه ای دوستانه ای عمیقی با یکدیگر داشتیم. هرچند او نزد بسیاری از مخاطبان به عنوان یک بازیگر مناسب نقش های مثبت شناخته می شود اما من می دانستم که چه قابلیت های کشف نشده و ناشناخته ای دارد و به عنوان یک بازیگر تا چه اندازه از چالش های جدید استقبال می کند. به همین دلیل، هرچقدر ذهنم را برای انتخاب های دیگر جست و جو کردم، در نهایت باز به حسین مهری رسیدم و چه انتخاب درستی بود، چرا که او انرژی بسیاری برای نقش خود گذاشت و نتیجه آن، خلق شخصیت «شاهی» شد. آریا دلفانی که کاراکتر رسول را ایفا کرده است نیز بازیگری با پیشینه تئاتری قوی است که در فیلم های کوتاه متعددی بازی کرده و من زمانی که به عنوان دستیار بهرنگ توفیقی در سریال «افرا» حضور داشتم، با او همکاری کردم و به توانایی هایش واقف بودم. سمیرا سوکی که نقش «لیلا» را بازی کرد، از دوستان چندین ساله من است، ما گروهی جوان متشکل از صابر ابر، مهدی سلوکی، سمیرا سوکی و من بودیم که در شبکه جام جم برنامه های مربوط به گروه کودک و نوجوان را ضبط و اجرا می کردیم. سمیرا سوکی پیشتر در دو فیلم کوتاه من نیز بازی کرده بود و همکاری دوباره ما در ساخت «عاشق پاییز» تجربه ای شیرین و مؤثر بود. مجید پکتی نیز یکی از بازیگران توانمند استان گیلان و از دوستان قدیمی من است که پیش تر نیز با هم همکاری داشتیم و می توانم بگویم که او بهترین انتخاب ممکن برای نقش «بهمن» بود.

از اهمیت پرداخت به فیلم های عاشقانه که کمتر نمونه موفقی در سال های اخیر داشته بفرمایید.

واقعیت این است که نمی دانم تغییر ذائقه مخاطب باعث تغییر سلیقه فیلم سازان شده، یا برعکس، تغییر ذائقه فیلم سازان بر خواست و سلیقه مخاطب اثر گذاشته است. اما هرچه که باشد، این واقعیتی است که امروزه نسبت به دهه هفتاد و حتی دهه هشتاد، تعداد فیلم های عاشقانه، فیلم هایی که به مفهوم عشق و رفاقت نگاه ویژه و عمیق داشتند، به مراتب کمتر شده اند. فیلم من صرفا یک فیلم عاشقانه نیست بلکه در موقعیتی، عشق و رفاقت را در تقابل تضاد با یکدیگر قرار می دهد و این مفهومی است که اساسا برای من که نگاهی عاشقانه به جهان و کائنات دارم جذاب است و نکته جالب اینکه قصه فیلم دومی که اکنون در حال کار بر روی آن هستیم نیز بر همین محور می چرخد و نگاهی ویژه به عشق و رفاقت دارد.

در این اثر مفاهیمی مانند معرفت و وفاداری، که شاید امروزه کمرنگ تر شده اند، در کنار عشق مطرح می شوند و شاید همین امر به ایجاد صمیمیت و در نتیجه حال خوب مخاطب منجر می شود. به عنوان کارگردان و یکی از نویسندگان آن از این زاویه اثر بگویید.

فیلم ساز همیشه به صورت ناخودآگاه بخشی از وجود خودش را در اثرش وارد می کند، به ویژه اگر خودش یکی از نویسندگان فیلمنامه هم باشد. به همین علت من نیز خواسته یا ناخواسته به سراغ موضوعی رفتم که هم دوستش داشتم و هم بلدش بودم. شاید بتوانم بگویم رفاقت را بهتر می فهمم؛ نه به این خاطر که آدم خوبی ام یا ویژگی خاصی دارم، بلکه به دلیل نوع زیست و شیوه زندگی ام، شاید بتوانم در مورد رفاقت بهتر فیلم بسازم. به نظر من، حلقه مفقوده روابط امروزی، همین رفاقت است. گاهی فراموش می کنیم چه روزها و شب هایی را با هم گذرانده ایم، چه خاطره هایی ساخته ایم، و ناگهان با کوچک ترین تقابل یا سوءتفاهمی، همه آن گذشته را از یاد می بریم. اگر فیلم هایی مانند عاشق پاییز بتوانند حتی تلنگری کوچک به این وضعیت بزنند، به نظرم اتفاق بسیار خوبی است. در اکران افتتاحیه آقای محمدحسین لطیفی، کارگردان بسیار درجه یک و صاحب نام